

...ی نیاری شبه هم ایمان بخود جان من

بر حق بگو بگو منم و لی تو بات ... از نگو

... نماند مومنی جاوید لیکن چند گاه

قدری گنه رنجی کشد آید برون پس زان قدر

... لی عصیان که بنکی کن هم متصل

عفو کند حضرت حق احمد به کند از در

... پرسش حق بر آن بزرگوکان هم بالغان

منکر نکیری پرسدش از وی جواب ...

... که باشند بارسا بد جوابی زود شان

گویند او را خب تو هیچ ... دی سیاه او ر

... یعنی مومنان گوید جواب از فضل حق

کفار دان بسته زبان باید ... ای بدتر

... عذاب ... کند یا سوخته

۱۰۷۸

فرهنگ دیوان حافظ

؟

این کتاب لغت حافظ است
بخود نوشتم قیمت او یک کابلی
ملا باز محمد

این کتاب ... الله یار محمد

الحمد لله رب ا

...ی نیاری شبه هم ایمان بخود جانان من
بر حق بگو بو منم و بلی تو بات ارگو
...ح نماند مومنی جاوید لیکن چند گاه
قدری کنه رنجی کشد آید برون پس زان قدر
...ن لنی عصیان که نکرد هم متصل
عفو کند حضرت احد به کند ز دو هدر
در پرسش حق بر ان بزرگ و کوچکان هم بالغان
... پسر
منکر نکیر پرسد ش از وی چو جواب
...ر که باشد بار سابد جوانی زود شان
گویند او را خسب تو همچون عروسی سا ادر
...ت بعضی مومنان گوید جواب از فضل حق
... بدتر
کفار دان بسته زبان باید سری
...ن عذاب الی ... [illegible] سیری کند یا سوخته

بسم الله الرحمن الرحیم ٢

فرهنگ دیوان حافظ سبع جزء فقط

الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها یعنی آگاه باش ای ساقی بگردان — ملا یار محمد

کاسه را و بخش کن آنرا یعنی بگردان بهات الصبوح هبوا یا ایها السکاری

یعنی بیار شراب وقت صبح مستعد شوید ای مستان ام الخبائث

کنایت از شراب است یعنی ترکیب مادر پلیدی ها اشهى لنا واحلى — واحلی

من قبلة العذارا یعنی مشتهی اشتها آورنده تر است مارا و شیرین تر است

از بوسه بکرها عفاک الله عن شر النوائب یعنی عافیت دهد ترا خدا

ی تعالی از بدیها مصیبت ها و بلاها پاداش یعنی جزای نیک دهد ترا

خدا در دو جهان نیکی شهاب ثاقب ستاره روشن را گویند الصبوح

الصبوح یا اصحاب شراب صبح شراب صبح صبحا صبح ای یاران المدام

المدام یا احباب یعنی شراب شراب ای دوستان افتح یا مفتح الابواب

یعنی بگشا ای گشاینده درها تعالی الله یعنی برتر است خدای جست

لله یعنی فرد فرد از برابر ضلالت لکحل الجواهر یعنی سرمه از جوا

هر سازند منبعث الله اکبر است گویند آکبیت از بالای کوه بلند

قال رسول الله الخمر ام الخبائث یعنی آن قول پیغمبر اشهى لنا واحلى من قبلة العذارا و نیست مراد حا فظ از اشهى لنا اشتهای خمر بلکه مراد او قول رسول است ١٢

مطلع

گریبان چاک بینی عاشقان از ذوق فنا باشند

الف در سینه کنند از شوق اسباب باشند

ایضاً

چشم از دوستی دلداران و جلوه پنهان کرده اند

از آتش عشق زنده را از وجود بگستان کرده اند

رباعی

ای آنکس که بجز او [illegible] حقیقت مطلق

و از قید تقید برسد مطلق شد

ملا یار محمد

یعنی [illegible] بر در وجود بجز از فرد باصل

خلق کی گویند فلان کس حق شد

[illegible] بیعار

از [illegible] درستان [illegible]

[illegible] باشد در تعقیب ابرار

[illegible]

قوم یسمون نفوسهم قلندریة تارة وملامتیه اخری منسوب بسوی قلندر والقلندر بلغة یونانی خداست یعنی عارف بخدا چنانکه عالم ربانی یعنی عالم بالله وگفته اند قلندر آنست که فانی الصفات بود ١٢ عوارف

محمد شمس ۵۱

بیمار زرد دارم و شاید امن برای تو آزرده ام به آتش پاره یسیر لله

طریقا یا ملتمس یعنی آسان کند خدای تو راه ملتمس منی ما کتبت

قصة بشوقی و مدمعی باکی نوشتم قصهٔ خود را و چشم من گریان بود

یا منازل سلمی واین سلماکِ یعنی ای منزلهای سلمی و کجاست

سلمی :: انا اضطربت قتیلا وقاتلی یشاکِ من مضطرب بودم در ان

حال کشته بودم و کشندهٔ من شکایت کننده است از من

وهات ستمهٔ کوم مطیبنا کی و بده پارهٔ انگور پاک خوشبو

برای ما ثم محیای بنی محاکِ ارا دختر زنده کانی خود را در میان

زنده کانی تو کالشمس فی سماء تطلع من الغمامة :: مانند آفتا

ب در آسمان طلوع کند از ابر یا مبتسما تبحاکی درجا منی

یعنی خنده زننده بجالی مهن را ز منی از درج مروارید نمای

نبلا یا ملها للهوای دمایلی داده شده بلاها چیست مر هوا را

[illegible]

[illegible] بدل [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] بار بد [illegible]

[illegible] بار بد [illegible] بار بد [illegible]

[illegible] بار بد [illegible]

حقیقت [illegible] بیان بودن

[illegible] دروغ [illegible]

[illegible] ۱۳۲[illegible]